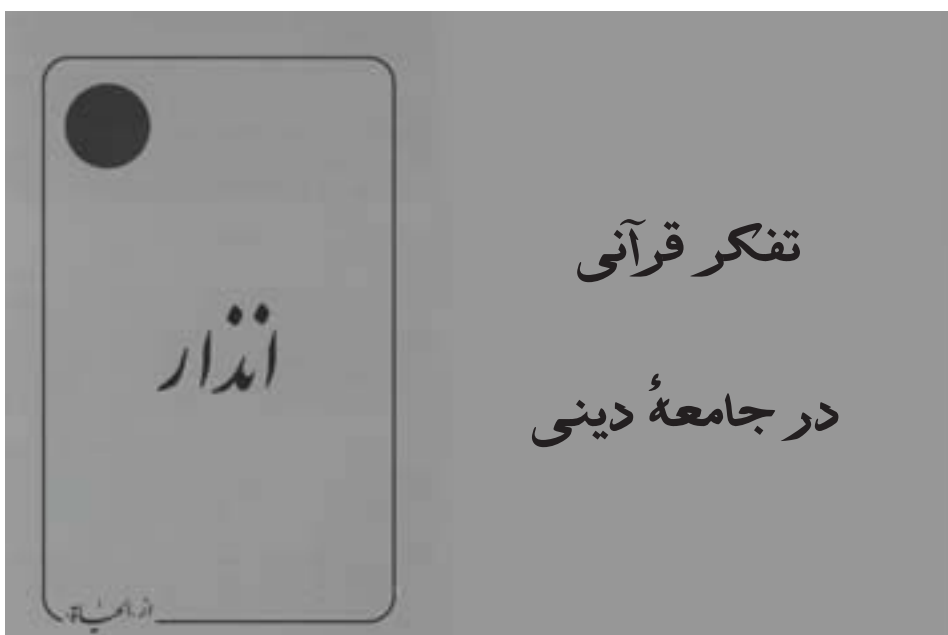




استاد علامه محمد رضا مکیمی

انسان همان گونه که فکر می کند زندگی می کند . جامعه ها نیز همین گونه اند ، از این رو «طرز فکر» ، هم برای فرد و هم برای جامعه ، اهمیتی حیاتی دارد ، و رشد فرد و اجتماع بر «صحت فکر» مبتنی است ، و به تعبیری صریحتر : بر «صحت اعتقادات و اندیشه ها» ... انسان های علیل الفکر ، و جامعه های علیل الاعتقاد ، زندگی حیوانی دارند ، و به «رشد تألهی» و «حوزه تأملات انسانی» نمی رسند .

تمدنی هم که دارند ، تمدن صنعتی است نه تمدن انسانی ، این است که حوزه مارتی (نویسنده و شاعر کوبائی) می گوید : «در قلب هر امریکایی یک پیچ است» .

بدین گونه باید بپذیریم که نقطه اوج حیات ارزشی ، برای فرد و جامعه ، همان «صحت فکر» است ، و خروج از حوزه تفکرات بشری (تفکراتی - بطبع - ناقص و متخالف و متضاد ، و اغلب مخدوش و یا در حال ابطال) ، به حوزه «تفکرات فرا زمانی و حیانی» .

این است که می نگریم که مربیان بزرگ بشر و معلّمان اخلاق انسانی ، و مصلحان

سترگ اجتماعی، همواره کوشیده‌اند تا طرز فکر افراد و اجتماعات را - در حوزه نظم و عمل - بنابر مقدار درک و تشخیص خود (تشخیص الهی و افلاکی، در قلمرو پیامبران و امامان^(ع)) - و تشخیص بشری و خاکی، در قلمرو فیلسوفان و متفکران)، تصحیح کنند، یا از تخریب مصون دارند. و از اینجاست که می‌نگریم، پیامبر اکرم^(ص) از نخستین لحظه اقدام به تصحیح افکار بشر، و تشکیل «مدنیت قرآنی» از همین نقطه آغاز کرد:

- ابلاغ فکر توحیدی: «قولوا لا إله إلا الله تفلحوا؛ راه توحید و اعتقاد به خدای ناظر بر افکار و اعمال را انتخاب کنید، تا رستگار جاودان شوید».

- عدالت را اجرا کنید، تا به سعادت برسید: **إعدلوا هو أقرب للتقوى**. (مائده، ۸/۵)

پس در بعد اعتقاد و طرز فکر، پیامبر اکرم^(ص) از نقطه صحیح «توحید» آغاز کرد، و در بعد عمل و اقدام، از نقطه ضروری «عدالت». چون دین خدا بر این دو پایه استوار است. توحید و خداپرستی (یا قوم‌آبدوا الله)، و عدل و عدالت گستری: **فأوفوا الكيل والميزان** (اعراف، ۸۵/۷) و **أمرت لأعدل بينكم**. (شوری، ۱۵/۴۲)

امام محمد باقر^(ع) می‌فرماید: «پیامبر خدا^(ص) پس از حذف رسوم جاهلیت (از جمله ظلم)، کار ساختن جامعه قرآنی (جامعه قائم بالقسط) را با اجرای عدالت آغاز کرد (إن رسول الله... استقبل الناس بالعدل).^۱

امام علی^(ع) نیز، از نخستین روز شروع کار، در خلافت خویش، به سراغ بیت المال رفت، و مسائل اقتصادی را مطرح کرد، و کیفیت گردش مال و ثروت را، در دوران خلافت خلیفه سوم، تأیید نکرد، و به سوی توزیع عادلانه ثروت روی آورد، و بدین مضمون فرمود: هر چه بی عدالتی شده است جلو آنها را می‌گیرم، و اموال را عادلانه تقسیم می‌کنم (خطبه معروف). حکومت اسلامی این است، نباید چیزی دیگر را، به نام اسلام پذیرفت، و سپس دچار اشکال شد که آیا اسلام این بوده است؟ نه. اسلام این نیست و این نبوده است. بعضی از مقامات بالای کشور، حدود یک ماه پس از انتخابات اخیر ریاست جمهوری بصراحت گفتند: «ما ۲۷ سال است حکومت اسلامی نداشتیم، حالا می‌خواهیم حکومت اسلامی درست کنیم». باز هم باید از این صداقت و صراحت تشکر کرد، که دست کم دین خدا ضایع نشود،... و نسل‌های جوان و مردم، گمراه نشوند، و بگویند - و

مخصوصاً دشمنان مختلف، و مأموران بیگانه و نفوذیان القاء کنند - که این بود اسلام و عمل به اسلام و این شد نتیجه... نه، نه این عملکرد اسلامی بود، و نه به اسلام عمل شد - بتصریح خود مقامات.

باری، در این مقاله قصد اختصار دارم، به خصوص که آنچه می‌خواهم در این نوشته بگویم، بیشتری از آنها پیشتر در آثار اینجانب آمده است... و اینها فریادهای من بوده است در طول پنجاه سال:

۱. فریاد عدل و اجرای عدالت.

۲. توزیع عادلانه ثروت جامعه.

۳. رفع غصب از مایحتاج مردم و ایتام مظلوم جامعه ایرانی در سراسر کشور به وسیله تورم آفرینان، اغنیا و سرمایه داران. (اغنياؤهم يسرقون زاد الفقراء؛ ثروتمندان مایحتاج مردم محروم را، از طریق ایجاد تورم و... می‌دزدند).

۴. اجازه زندگی و رشد دادن به انسان جامعه - کوتاه کردن دست قارونان (مردان خبیث) از دار و ندار ملت -

۵. دزدان کلان را گرفتن (و نه با وثیقه و تبانی و توصیه آزاد کردن)، و در مکیدن خون یتیمان شریک نشدن، بلکه حقوق محرومان و یتیمان را از حلقوم این نا انسان‌ها در آوردن، کاری که در حکومت اسلامی واقعی، یعنی حکومت علی(ع) معمول بود، به دلیل سالم بودن کل حاکمیت. البته در آن ایام کسی جرأت چندانی برای چنین دزدی‌ها و تورم آفرینی‌ها نداشت. یکبار شخصی احتکار کلانی کرد. علی(ع) دستور داد تا همه انبارهای او را آوردند، و در میدان کوفه آتش زدند. صاحب اموال، بارها می‌گفت: علی به اندازه مالیات کل عراق، از اموال من آتش زده است. ۳ (جانم علی)...

خوب تا اینجا معلوم شد، که اساس ساختن جامعه اسلامی و اجتماع قرآن، تصحیح فکر جامعه، بر مبنای «تفکر قرآنی» و اعتقاد به «توحید» و عمل به «عدل» است. و - بطبع - هنگامی که طرز فکر جامعه تصحیح شد، وحدت اجتماعی نیز خود به خود تحقق می‌یابد. پس تفکر صحیح، مقدمه پدید آوردن جامعه صحیح و سالم است، یعنی «جامعه متحد». قرآن

کریم در صدد ساختن جامعهٔ متحد (امت واحدہ) است، که بحث آن خواهد آمد.^۴

نیز وحدت فکر و نظر، شالودهٔ بقاء اجتماع و مقاومت مردم در برابر هر گونه خطر است. و البته حاکمیتی اگر بخواهد خطرهای هجومی را دفع کند، باید نخست به فکر دفع خطرهای داخلی باشد که تاب و توان و اعتماد و امید مردم را می گیرد. یعنی قارون‌ها و قارون زاده‌ها - در هر لباس - و هامان‌ها نیز در هر لباس... و آن جنایتکارانی که خون ملت را می مکند و تورم مصنوعی می آفرینند، با گران کردن زمین‌ها و بیخانمان کردن مردم، و مأیوس کردن جوانان از تشکیل خانواده و افتادن به فجور، چه کردند، ألا لعنة الله على الظالمين. (هود، ۱۸/۱۱) خون شهدا را - به دلیل پستی و نامردمی - به اموالی و زرق و برقی فروختند؛ و یک نفر به فکر نیفتاد که جنازه شهیدی (که این همه در جاهای نامناسب دفن کردند و چه جنایاتی نسبت به اسلام و ملت مرتکب گشتند!!) را در میان آنان و در بازارها و در میدان بار و... دفن کنند!) باز «لعنة الله على الظالمين» انقلاب کامل آن است که سه طاغوت را ساقط کند.

- طاغوت سیاسی (فرعون).

- طاغوت اقتصادی (قارون).

- طاغوت فرهنگی و نفوذی (هامان).

و تا حضرت موسی (ع) این سه طاغوت را در آب و خاک دفن نکرد، بنی اسرائیل را نجات نداد. و تکرار قرآن کریم قضیهٔ حضرت موسی (ع) را - یکی - برای همین یاد دادن کار انقلابی است. اما دریغ و صد دریغ که در انقلاب، فقط یک طاغوت ساقط شد. و طاغوت اقتصادی ده‌ها برابر قوی‌تر گشت و همه کاره شد، و مستکبر صدها برابر مستکبرتر شد. و عجیب‌تر آنکه برای اکثریت مردم ایران که جزء مستضعفین اند، هیچ پایگاهی و تشکلی پدید نیامد، و برای قارونان چرا، و پس از آن که امام (ره) آن تشکل را منحل کردند، باز محافظت شد... و نفوذش در انتصاب‌ها و... کارهای اقتصادی و... و ثروت‌زا قوی‌تر گشت؟! «و سيعلم الذين ظلموا ايّ منقلب ينقلبون»

و ملت ما تا این دو طاغوت خبیث دیگر را سر به نیست نکند، روی رفاه مادی و سعادت معنوی را نخواهد دید، و به آستانهٔ قرآن نزدیک نخواهد شد. و انقلابمان خیالی بیش نخواهد بود و اگر جامعه به دلیل حکومت دیکتاتوری مال - از صاحب کسوتان

مختلف- نتوانست به تمام معنی و در همه ابعاد، انقلابی عمل کند، و طاغوت زدایی نماید، و آن دو طاغوت مسلط- از مأمور و غیر مأمور- را از میان بردارد، مانند بیماری سرطان است که پزشک جراح همه غده‌ها را بر نداشته باشد، و قسمت عمده‌ای از آنها در حال رشد باشد. و امروز ملت با چشمان خود این رشد و عفونت را در جامعه می‌بیند، و تجربه می‌کند و حقانیت سخن قرآن کریم را درباره انقلاب در می‌یابد.

- چگونه سرمایه‌داران- در لباس‌های مختلف و پست‌های مختلف- رشد کردند، و دمار از روزگار ملت برآوردند؟ و مأمورانی که از سوی استعمار مسیحی آمریکایی، و یا صهیونیسم نا انسان دشمن انسان، مأمور ایجاد تورم شدند، و جریانی که به تخریب باورها، بخصوص در نسل جوان مأمور گشتند، در کار خود پیش رفتند؟؟
و گویی احدی نیست که به این مسائل توجه کند؟ و از رقیبان و رقابت‌ها نترسد، و گامی برای نجات ملت و اسلام پیش نهد.؟!!

- اقتصاد ملتی، وقتی این گونه ویران گشت، و مانند لاشه‌ای شد، که سگان گرد آن جمع می‌شوند و آن را آتش و لاش می‌کنند...

- اعتقاد ملتی، وقتی این گونه به حراج گذاشته شد، و هر عابر سیلی- با هر مقدار سواد اسلامی و اطلاعات قرآنی و تحصیلات دینی و شرف انسانی و طهارت وجدانی- و با اهدافی ناشناخته و مرموز و شناخته و معلوم، به خود حق داد، که هر چه دروغ و خلاف مدارک قطعی اسلامی است، و از مستشرقین یهود مایه گرفته است، در میان نسل‌های ناآگاه و برخی افراد ناراضی و دنبال مخالفت نشر دهد... در این هنگام‌ها چه باید کرد، باز هم به فرموده قطعی پیامبر اکرم (ص): «علیکم بالقرآن...» باید به دژ الهی قرآن کریم پناه برد. به هر حال، و به هر روز، اینجانب- طبق تکالیف مختلف شرعی، بجز تکالیف عقلی و انسانی و وجدانی و اجتماعی و انقلابی- جامعه را به وحدت تفکر، آن هم «تفکر قرآنی» فرا می‌خوانم، و دعوت خویش را فریاد می‌کنم. جامعه ما مطمئن باشد، که در مکتب‌ها و مذهب‌ها و طرز فکرهای دیگر، صد یک آنچه در قرآن کریم برای ترقی روحی، و رشد تألهی، و تعالی حیات انسانی، و رفاه در زندگی، و تضمین آرامش ابدی آمده است، وجود ندارد، از این رو ترویج «تفکر قرآنی»، و گردآمدن به دور قرآن کریم، در گام نخست، به سود خود جامعه است، و سپس به زیان دشمنان (و برای همین است که

به انواع مختلف سنگ اندازی و کار شکنی می کنند). و در مرتبه بعد، بزرگترین خدمت ممکن است به انسان ها و انسانیت ها، و جوامع بشری و حوزه های انسانی... همین که «گلاستون»، (وزیر انگلیسی) می گوید: تا قرآن در دست مسلمین است نمی توان بر آنان سلطه پیدا کرد، و همین که «گاندی» می گوید: من ملت هند را با الهام گیری از «عاشورا» نجات دادم، زیرا امام حسین(ع) در شب و روز عاشورا، پرچم توحید و عدل را برافراشت، یعنی محتوای قرآن را که پایمال شده بود، کافی است برای آنچه به عرض رسید، و برای اثبات دو طرف قضیه: با قرآن و بی قرآن...

تفکر قرآنی، فرد و جامعه و حاکمیت را دعوت می کند، بلکه چون امری ریشه ای و اعتقادی است و می دارد، از عمق وجود، به:

۱. خداگرایی و اطمینان قلبی.
۲. رشد آموزی و هدایت طلبی (اهداء - مهتدین).
۳. تخلّق به اخلاق الهی (خداجویی در افکار و اعمال).
۴. اصالت دادن به اجرای عدالت (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ).
۵. مؤاخذه شدید و مسئولانه رجال حاکمیت، در موارد عمل برخلاف قرآن (و کم له من مورد)، به ویژه در مسامحات اجرایی در امر عدالت (و لتكن منكم أمة يدعون إلى الخير...).
۶. رسیدن جامعه به منهای فقر (بنا بر تعریف امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) از عدالت و تعریف امام علی(ع) از حکومت اسلامی)^۵ و ما در برابر سخن معصوم(ع) (انسان هادی «کلام جاودانه») که به گفته حکیم لاهیجی، عین قیاس برهانی است^۶ برای سخنان بشرهای عادی و محل خطا به حکم عقل چه بهایی قائل شویم؟
۷. حماسه داری و عزّت (و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين).
۸. برادری و مساوات (إنما المؤمنون إخوة).
۹. برابری و مراعات (... و الإحسان).
۱۰. حفظ حرمت و کرامت انسان - مردان و زنان - (و لقد كرّمنا بني آدم...).
۱۱. خروش و حرکت برای یاری و نجات مستضعفین (... و المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان).

۱۲. انتظار سازنده «عدل جهانی» (إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ).
۱۳. پرهیز از انواع گناه‌های سقوط آور و ضد ارزشی.
۱۴. پرهیز از قتل نفس.
۱۵. دعوت به صلح (و الصلح خیر)
۱۶. پرهیز از رباخوری (أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا...)
۱۷. پرهیز از بد زبانی و حفظ حرمت دیگران و پاسداری از ناموس مردمان.
۱۸. توجه به علوم تجربی (سیروا... فانظروا...)
۱۹. آسمان شناسی، حتی بالاتر از حد امروز کیهان شناسی و کشف‌های اخیر (الهیة و الاسلام).^۷
۲۰. اهمیت دادن فوق العاده به علم اندوزی و دانش گستری (طلب العلم فريضة...)
۲۱. اعتقاد راستین به معاد و روز مؤاخذه و بازجویی، که خود برای انسان معتقد و دارای تفکر قرآنی، اصلاح کننده و بازدارنده است.
۲۲. عدالت ورزی حتی در حق دشمن.^۸
۲۳. ظلم نشدن در جامعه به احدی حتی غیر مسلمان.^۹
۲۴. سلامت فوق کامل دستگاه قضایی و مجازات شدید قاضیان متخلف و...^{۱۰}
۲۵. برخورد کاملاً محترمانه با انسان‌ها در ادارات اسلامی (اگر مدعی اسلامند).
۲۶. تعیین نرخ‌ها به وسیله کارشناسان امین دولتی، گماردن ناظر بر بازارها و مجازات سخت ناظران متخلف.^{۱۱}
۲۷. منع تشکیل تحزبات سرمایه داری - سیاسی (و لاتعاونوا علی الإثم و العذون)^{۱۲}
۲۸. تفقد خاص در حق یتیمان و کوشش برای رفاه و رشد و تربیت آنان.^{۱۳}
۲۹. رعایت تخصص در شغل‌ها و مقدم داشتن متخصص با تقوی (إِنِّي حَفِیْظُ عَلِیم)
۳۰. رسیدن به فریاد دیگر مسلمانان و اهل قبله.^{۱۴}
۳۱. کمک رسانیدن به همه مستضعفین جهان.^{۱۵}
۳۲. نهادینه شدن تفکر و تعقل - بخصوص تدبیر در آیات قرآن - در زندگی انسان.^{۱۶}
۳۳. مشورت با خردمندان و تجربه داران.^{۱۷}
۳۴. رسیدگی تام و تمام به تربیت فرزندان.^{۱۸}

۳۵. در کائنات ارضی و سماوی، تأمل کردن و معرفت آموختن . ۱۹
۳۶. در تهذیب نفس کوتاهی نکردن . ۲۰
۳۷. با انسان‌ها همه مهربان بودن . ۲۱
۳۸. همواره برای رشد خود و تعالی جامعه قرآنی کوشیدن . ۲۲
۳۹. به عقل فطری و حیات قلب، راهبردن . ۲۳
۴۰. ذکر خدا و استغفار در سحرها (و بالأسحارهم یستغفرون) . ۲۴

پس از آنچه بکوتاهی گفتیم، به این نتیجه قطعی می‌رسیم که قرآن کریم در صدد ساختن «أُمَّتٍ وَاحِدَةٍ = جامعه متحد» است (إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً) و بیقین جامعه متحد، با افکار نامتحد (و متضاد و متناقض) پدید نمی‌آید. و حرکات اجتماعی بدون داشتن جهت واحد به هدف «وحدت کلی» (که بنیاد سلامت جامعه و رشد انسان و قدرت اجتماع است) دست نمی‌یابد.

این است که قرآن کریم، چون می‌داند که خود به چیزی جز خیر دنیوی و رشد اخروی انسان فرا نمی‌خواند، سعادت انسان را جز به گرد آمدن به گرد خود نمی‌داند. از این رو می‌کوشد برای تشکیل جامعه متحد قرآنی. و همواره برآن تأکید دارد که مسلمانان، قرآن فهم باشند. و قرآن را در دست داشته باشند، و در آیات قرآن و حکمت بلاغی و القائی قرآن تفکر و تدبّر و تعقل کنند، با اطلاع عمیق از زبان عرب و علم بلاغت اسلامی (تا به متحد اندیشی و متحد کیشی برسند، و سروران جهان باشند (و أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). کسانی که می‌فرمایند، قرائت ما از قرآن این است، اول باید بگویند سواد ما درباره زبان و ادبیات عرب و قرآن چقدر است، و از حدود ۳۰ رشته علمی که برای فهم صاحب‌نظرانه قرآن ضروری است، چند تا را می‌دانیم؟!)

باری، در جهان امروز، و در مجموعه میراث بشری - اعم از دینی یا فلسفی - کتابی نمی‌توان یافت که از سویی به اندازه قرآن، انسان را به بهره‌مند گشتن از نیروی خداداد عقل دعوت کرده باشد (البته عقل فطری طبیعی، نه عقل‌های صناعی...) و حتی عامل بدبختی ابدی انسان را ترک تعقل دانسته باشد (لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ...)، و از سویی دیگر، آن همه بر اتحاد بشریت تأکید داشته باشد (وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا...) پس

قرآن در فرد سازی به «تعقل»، و در جامعه سازی به «اتحاد» و «عدالت» فراخوانده است. و این را نیز باید دانست که نمی شود کتابی چون قرآن کریم، به تعقل دعوت کند، و راه تعقل را معرفی نکرده باشد؟ و خودش از خود، روش تعقلی نداشته باشد. و درنگ کند تا پس از حدود ۳۰۰ سال بعد از نزول قرآن، برخی رسائل منطق بیگانه یونانی ارسطویی، به وسیله دشمنان قرآن و اسلام - به طور عام - ترجمه شود، و به دست دشمنان ائمه طاهرین^(ع) - به طور خاص - برای این کار جدیت و هزینه گذاری گردد و دشمنان نفوذی در حوزه خلافت عباسی این امر را هر چه بیشتر دامن زنند.^{۲۵}

منطقی که از آغاز، مورد نقد بسیاری از دانشمندان اسلام (امثال ابو سعید سیرافی) قرار گرفت، و امروز هم منطق صورت آن را از قوت خویش انداخته است.

اگر عقیده ای در کار باشد می پذیرند که قرآن در محتوی، مستغنی با لذات، و در روش مستکفی بالذات است و به جز خود قرآن کریم، امام علی^(ع) می فرماید: پس از قرآن به هیچ چیز نیاز نیست.^{۲۶} و امام صادق^(ع) می فرماید: *ان الله انزل فی القرآن تبیان کل شیء*^{۲۷} قرآن بیانگر همه چیز است. و از مهم ترین چیزها در باب معرفت و تربیت، روش است. پس تفکر و تعقلی را که قرآن، انسانیت را بدان فرا می خواند، تعقلی کامل است. و اگر کامل بود باید روشمند باشد. و این روشمندی از لحظه نزول حضور داشته باشد، نه بعدها روشی (با نقدها و...) از سوی بیگانگان و به دست دشمنان (یهود، نصاری، ستاره پرستان حران، نفوذیان، برمکی و...)، به میان مسلمین ترویج شود. بنابراین تفکری را که قرآن بدان فرا می خواند، تفکر قرآنی (بدون التقاط است، که منشأ الهی و وحیانی و آسمانی دارد، نه تفکر به روش های وارداتی دیگر، و نه روش های اختلاطی و التقاطی، زیرا اگر روش تفکرها متفاوت گشت و التقاطی شد، حاصل این گونه تفکر نیز التقاطی خواهد بود، و ملغمه ای می شود از این سو و آن سوی جهان، و غیر قابل اعتماد، و غیر منجر به اتحاد، بلکه همواره تفرقه افکن و فرضیه آفرین خواهد بود، چنانکه خواجه نصیرالدین طوسی^{۲۸} می فرماید: «مسائل فلسفی، عقلی - وهمی است، زیرا منشأ آنها گاه عقل است و گاه وهم. و در طول تاریخ، یک مسئله از این مسائل، مورد اتفاق نظر قرار نگرفته است».

و آیا این است همان حکمت منزله ربانی و علم الهی (و علمناه من لدنا علماً... و ما

أُنزلنا عليكم من الكتاب و الحكمة...

امروز که این مطالب غیر علمی (عناصر اربعه، افلاک تسعه، فلک محدّد، نفوس مدبّره فلکی، مدارات خیالی، رسیدن میوه‌ها و پخته شدن غذاهای بهشت، با حرارت آتش جهنم؟؟، و ضرورت کود دادن به زمین‌های بهشت، برای پوسیدن بذرهایی که (کشاورزان) در بهشت می‌کارند - (نصّ فتوحات و اسفار و شواهد الربوبیه و...)، برای ما علم حساب می‌شود، و افتخار به دانستن و تدریس آنها و تألیف درباره آنها می‌کنیم، چرا نکوشیم تا با کمک یکدیگر، راهی برای «تحصّل حکمت قرآنی»، با ساختار جهان پسند و منطبق با عقل بشر امروز پیدا کنیم، و «حکمت منزله الهی» (و ما أنزلنا علیکم من الكتاب و الحكمة). (بقره، ۲/۲۳۱) را در جهان مطرح سازیم؟!

شگفتا!! از کوتاهی‌های غیر قابل گذشت ما شیعه این است که امروز جهان، «کانت» را می‌شناسد، و امام جعفر صادق(ع) را نمی‌شناسد. با اینکه کانت آلمانی - بنام یک متفکر بزرگ - ماهیت عقل را نشناخته است، می‌گوید عقل نظری راهی به خدا ندارد، باید با عقل عملی (و وجدان اخلاقی) خدا را اثبات کرد. این سخن را که در حقیض معرفه العقل است ملاحظه کنید با این سخن امام صادق(ع)، که در فوق اوج است: «به عقل باید خدا را شناخت و عبادت کرد، العقل ما عبد به الرحمن...»^{۲۹} بحق و انصاف، تفاوت از زمین تا آسمان است. و این تفاوت چندان هم خلاف انتظار نیست، زیرا گوینده سخن اول، انسانی زمینی است و زندانی در محدودیت‌های درک خویش و ذات خویش... و گوینده سخن دوم انسانی آسمانی است و بال در بال عرش ربّانی. در اینجا سخنی به یادم آمد که مناسب است برای خوانندگان نقل کنم، شاید به آن برنخورده باشند.

عبدالکریم بن ابی العوجاء، زندیق بزرگ زمان امام صادق(ع) که «دایرة المعارف فارسی» نوشته است، کارش بی دین کردن جوانان و القاء شبهه در میان آنان بود... ایشان می‌گوید: «ما هذا بيشر...» جعفر بن محمد (امام صادق(ع)) بشری خاکی نیست، فرشته‌ای افلاکی است. او هر گاه بخواهد به صورت بشر ظاهر می‌شود، و هر گاه بخواهد به دنیای روحانیین و فرشتگان می‌پیوندند و روح محض می‌شود.^{۳۰}

باری، برگردیم بر سر سخن، حکیم بزرگ و نادر الوجود میرفندرسکی نیز می‌گوید: «علوم حکما خطا بردار است. علوم انبیاء خطا بردار نیست».^{۳۱} جناب صدرالمتهلین هم

جایی که الان به یاد ندارم، و لیکن در کتاب قریب النّشر (الهیات الهی و الهیات بشری آمده است) می‌فرماید: «فلاسفه از طریق حس به شناخت اشیا می‌پردازند، و انبیا از طریق عقل». به هر حال مسائل اختلافی در فلسفه‌های شرقی و غربی یکی دو تا نیست. شاید به هزار مسئله بالغ شود، که همه فلسفه را پوشش می‌دهد، چنانکه خواجه نصیر فرمود و اینجانب حدود ۳۰۰ مسئله خلافی را - از مهمات بنیادین مسائل فلسفه - یادداشت کرده‌ام، که اگر عمری بود، آنها را تکمیل و تنظیم می‌کنم و به چاپ می‌رسانم. اطلاع یافتن از آنها برای هر دانشمندی مفید است با هر مذاق، به عنوان مثال یک نمونه را ذکر می‌کنم؛ در تعریف «موضوع حکمت متعالیه»، که آیا «وجود مطلق» است یا «مطلق وجود»، امام خمینی به شدت نظر آخوند ملاصدرا را رد می‌کند، و نقض‌هایی بر آن وارد می‌سازد. ۳۲ و هنگامی که در تعیین موضوع ریشه‌ای، میان بزرگان فن اختلاف وجود داشت، برای دیگر مسائل چه می‌ماند؟!

باری، فلسفه، طلب حقیقت است، لیکن وحی (کلام خدا) خود حقیقت است (به قول ابو زید بلخی: «شریعت فلسفه کبری است») (فلاسفه شیعه)). و مسلم است که در طلب، اشتباه و اختلاف و نظرهای متخالف و متضاد پیدا می‌شود. در مقاله «امام خمینی و اسفار» چندین مسئله بسیار مهم در فلسفه صدرایی را نوشته‌ام که امام خمینی به شدت با آنها مخالفت کرده است، (از جمله بهره‌مندی «اعدام مضافه» از وجود). هنگامی که فیلسوف بزرگی سخنی بگوید، این حالت منتظره در انسان باقی است که آیا این مطلب، قابل اثبات است یا نه، و در صورت اول، به اثبات قطعی (نه خطایی، و نه با ادعای کشف که - در صورت صحّت - حجّیت غیری ندارد) می‌رسد یا نه، نظریه‌ای مخالف قد علم می‌کند یا نه؟ و....

مانند اینکه ۸۰۰ سال استدلال کردند (آن هم بزرگان اندیشه) بر «اصالت ماهیت» و تبیین مهمات مسائل فلسفی، بر مبنای اصالت ماهیت. و اکنون ۳۰۰ سال است، که آن مطالب را و مسائل مهم را رد می‌کنند، و استدلال می‌کنند بر «اصالت وجود» و مسائل متفرّع بر آن، در دوره «حکومت ماهیت»، رد حرکت جوهری، رد مثل افلاطونی، رد مادیّه الحدود بودن نفس، رد اتحاد عاقل و معقول و الی ما شاء الله... و در دوره «حکومت وجود»، عکس عکس. آن وقت با داشتن قرآن در دست، خطب توحیدی پیامبر اکرم (ص)،

خطبه فاطمیه، نهج البلاغه، دعای عرفه، صحیفه سجادیه (همه سرشار از مضامین تعقلی و تألهی، نه مضامین متناقض و ...) آن گونه مطالب آوردن، به قصد طلب حقایق نفس الامری؟ آیا اصالت ماهیت یک حقیقت نفس الامری بود (بنابر نظر بزرگانی چون یعقوب کندی، فارابی، ابوالحسن عامری (فیلسوف نیشابور)، ابوالعباس لوکری، شیخ اشراق، میرداماد، میرزا ابوالحسن جلوه، آقا بزرگ حکیم شهیدی مشهدی ...)، یا «اصالت وجود» بنابر نظر بزرگانی چون صدرالمتألهین شیرازی، ملاعلی نوری، حاج ملاهادی سبزواری، آقا علی حکیم، علامه رفیعی قزوینی، علامه طباطبایی، امام خمینی و...

علی (ع) می فرماید: هیچ کس درباره مطالب الهی و معرفة الله (الهیات) مانند پیامبر اکرم (ص) سخن نگفته و مطلب نیآورده است.^{۳۳}

و آیا در مطالب و حیانی (در صورت فهم و تدبّر که به نوعی مأثور به است) چنین حالت منتظره ای هست. البته روشن است که طرف خطاب ما انسان فاضل معتقد است. با غیر معتقدین راه دیگری می پیماییم، که متناسب با استعداد عقلانی و جَمّ شناختی و مایه های معلوماتی آنان باشد.

در این سو، اهل فلسفه می گویند، معلوم شد که هیچ معلوم نشد، و در آن سو، علی (ع) می فرماید: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا گر پرده برکنند نبینیم بیش از این».^{۳۴} پس ملاحظه می کنید که «آب از سر چشمه خوردن لذت دیگر دهد».

باید روی آورد به سرچشمه حقایق ثابت نفس الامری (قرآن کریم)، و فهم قرآنی آنها، نه فهم های دیگر. و باید استمداد جست از احادیث معتبر السند شارحان دانای قرآن آسمانی و علوم ربوبی، پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهرين (ع).

امام باقر (ع) می فرماید: «برای رفع عطش خود، به خشکابها روی آوردند، و «نهر عظیم» را و نهادند».^{۳۵}

چرا ناقدین تفکیک به آیات و روایاتی که ما استناد می کنیم توجه نمی کنند؟ آیا اعتقاد ندارند، العیاذ بالله، آیا اعتماد ندارند، و با ذهنیت صناعی اصطلاحی که پیدا کرده اند، و تلقین استادان، آنها را منابع علم نمی دانند، یحتمل...

یکی از عالمان و مفسران و محدثان و مورخان و سندشناسان بزرگ اهل سنت، محدث و مورخ و مفسر معروف، حافظ محمد بن جریر طبری (م: ۳۱۰ ق) است،

صاحب تاریخ طبری معروف در چندین مجلد، و تفسیر بزرگ معروف نیز در چندین مجلد بزرگ و تألیفات دیگر، که به خصوص تاریخ وی، هم مورد رجوع عالمان شیعه است و هم از مهم ترین تواریخ اهل سنت.

این حافظ حدیث و محدث بزرگ، کتابی نوشته است به نام «الولاية في طرق حديث الغدير»، و در آن کتاب، «حدیث عظیم غدیر» را، از ۷۲ طریق از طرق خود اهل سنت نقل کرده است، که بسی فوق حد «تواتر» است. می دانیم که از جمله اقسام حدیث، «حدیث متواتر» است. حدیث متواتر یعنی حدیثی که به اندازه ای روای مختلف داشته باشد، که علم عادی به صدور آن حاصل شود. مشهور در نزد محدثان اهل سنت این است که حدیثی که دارای ۱۰ راوی باشد متواتر است، یعنی ۱۰ نفر از اشخاص مختلف و متفاوت (و غیر محتمل التّبانی)، آن را از پیامبر (ص) نقل کرده باشند. و حدیثی که به حد «تواتر» رسیده باشد، ثبوت آن قطعی است، و ردّ آن ردّ بر پیامبر اکرم (ص) است که حکم شرعی آن معلوم است. از این جاست که حافظ کبیر عراقی (مؤلف طرح التثريب)، در «ألفیة الحديث» خویش می گوید:

و ما رواه عدد جمّ یجب
إحالة إجتماعهم علی الکذب
فمتواتر، و قوم حدّوا
بعشرة و هو لدی أجود

حدیثی را که راویانی فراوان نقل کنند،
باید کذب آنان را محال دانست.

این گونه حدیث، متواتر است، و جمعی از حافظان حدیث،

این فراوان را ۱۰ تن دانسته اند. و این بهترین نظر است در نظر من.

برخی دیگر از حافظان حدیث از اهل سنت - برای احتیاط بیشتر - گفته اند، نه، حدیث متواتر باید ۲۰ راوی داشته باشد. بسیار خوب ۲۰ راوی، پس حدیث غدیری که محدث و حافظی از رده طبری، از ۷۲ طریق نقل کرده است، راویان آن چندین برابر حد تواترند، در معیارهای خود اهل سنت. بنابراین صدور آن از مصدر نبوی (ص) قطعی است و اخذ به آن واجب است (و ما آتاکم الرسول فخذوه) (حشر، ۵۹/۷) و به گفته حکیم ابوالقاسم

فردوسی :

گواهی دهم کاین سخن راز اوست تو گویی دو گوشم بر آواز اوست
اکنون ببینیم ، در متن حدیث فوق متواتر غدیر ، به روایت حافظ طبری چه مطالبی
آمده است ، در اینجا پنج مطلب بسیار مهم را - برای انسان معتقد و تکامل طلب و دین
دوست و دین باور - نقل می کنم :^{۳۶}

۱ . قرآن ، نوری (علمی قطعی و روشنگر) است ، که از سوی خداوند بر من نازل شده
است (نه از نوع تفکرات و تجربه های فکری...)

۲ . آنچه من (از جانب خدا) ، حلال یا حرام کرده ام ، تا قیامت تغییر پذیر نیست (دین
من ، دین ابدی است ، بنابراین صراط مستقیم هم که ابدی است ، همین دین است : انّ
هذا صراط ربّک مستقیماً) .

۳ . تفسیر کردن قرآن ، فقط و فقط ، کار علی است و بس . (پس تفسیر درست قرآن را
از او بگیرد ، که از خودم گرفته است) . آیا چه کسی در اسلام - به تصدیق موافق و مخالف ،
و به شواهد تاریخی - از علی (ع) عالم تر و عامل تر به قرآن (و کارشناس علمی و عملی
قرآن کریم) بوده است ؟!

۴ . سلسله امامت در فرزندان من است .

۵ . این سلسله از علی (ع) شروع می شود تا مهدی قائم (عج) . در اینجا می نگریم که
سلسله امامت از علی (ع) تا مهدی (عج) در روز غدیر سال ۱۰ هجری ، به زبان مبارک خود
پیامبر اکرم (ص) بیان شده است .

و ما می نگریم که خود پیامبر اکرم (ص) بسیار اصرار داشته اند ، که مسلمانان تعالیم
الهی و الهیات و اخلاق و سیاست و حقوق و احکام همه را از قرآن کریم (و تفسیر
معصوم (ع)) بگیرند ، و از غیر قرآن نگیرند . این مضمون که «هر کس از غیر قرآن هدایت و
شناخت بطلبد ، گمراه می شود» ، در احادیث بسیار است ، بجز موجودیت خود قرآن که
هر چیز دیگر را نفی می کند . پس - در صورت مسلمانی و اعتقاد ورزی - باید تفکر قرآن
حاکم بر جامعه های اسلامی باشد .

اگر تفکر اصیل قرآنی و کارشناسان راستین قرآن (و تعیین شدگان به وسیله خود آورنده
قرآن) بر جامعه حاکم باشد ، می رسیم به مرحله بلند از تعالی که : «و لا تکن عبد غیرک ،

و قد جعلك الله حرا هیچگاه تن به بردگی مده، که خداوند تو را آزاد آفریده است».^{۳۷} از نظر قرآن کسی برده به دنیا نیامده است. اما اگر تفکر غیر قرآنی شد، می‌رسیم به تفکری چون ارسطو که می‌گوید: «طبقه بردگان در جامعه لازم است، تا اشراف و نجبا بتوانند راحت زندگی کنند». و این است فاصله قرآن و غیر قرآن.

و چون ائمه طاهرين(ع)، پاسداران راستین دین خدا (اسلام و قرآن) بودند، نه امثال ولید مروانی (که العیاذ بالله - قرآن را به تیر بست، به نص تواریخ اهل سنت)، همواره حافظ تفکر قرآنی بودند، و آن را ترویج می‌کردند، و عملاً «علیکم بالقرآن» می‌گفتند؛ به قرآن روی آورید، به قرآن چنگ در زنید، تفکرهای غیرقرآنی را نپذیرید، که تفکر قرآنی شما را التقاطی و ضایع می‌کند.

چون چنین بود - و همین گونه هم می‌بایست باشد - از زمان منصور دوانیقی، که اندک اندک ترجمه فلسفه (و تفکر فیزیکی ارسطویی...) جدی شد، یکی از برجسته‌ترین شاگردان و تربیت شدگان دو امام معصوم، حضرت صادق(ع) و حضرت موسی بن جعفر(ع) یعنی هشام بن حکم بغدادی، کتاب «الردّ علی أرسطاطالیس فی التوحید» را نوشت^{۳۸}، و فلسفه را پس زد، و حوزه تفکر قرآنی را زیر نظر معصوم(ع) حراست کرد.

در تواریخ فلسفه، همواره «افلاطون الهی» تعبیر می‌کرده‌اند، زیرا ارسطو را آن گونه موحد الهی به شمار نمی‌آورده‌اند، زیرا شناخت عالم را از هیولی و صورت شروع کرد، و برای جهان تفسیری فیزیکی ارائه داد، که در نهایت مجبور شد به علة العللی معتقد گردد. توحید ایشان به اصطلاح اهل معرفت، توحیدی تمام عیار نبود، به خصوص هنگامی که ثابت شد که کتاب «اثولوجیا» از فلوطین اشراقی نوافلاطونی اسکندرانی است، نه از ارسطوی فیزیکی‌دان یونانی. و از این رو امام خمینی می‌گویند: «کسانی که قبل از اسلام بودند، اگر چه اشخاص بزرگی بودند، مثل ارسطو، اما کتاب‌هایشان را که می‌خوانید، بویی از آنچه در قرآن است در آنها نیست». نیز «اگر قرآن نازل نشده بود، باب معرفه الله بسته بود الی الابد». پس آن بزرگان از معرفه الله کامل، که معرفه الله قرآنی است کم‌ترین بهره‌ای نداشته‌اند، و برخلاف تعبیرات جناب صدرالمتهلین، هرگز راسخ در علم توحید نبوده‌اند. و همین که می‌نگریم که یکی از بزرگترین اصحاب ائمه طاهرين(ع) جناب هشام بن حکم، کتاب خود را بر ردّ «توحید ارسطو» می‌نویسد، نشانه‌ای است که آن توحید توحید

واقعی نبوده و به تصدیق ائمه^(ع) نرسیده است. اصحاب ائمه^(ع) اغلب آنچه می نوشته و حتی می سروده اند، زیر نظر ائمه طاهرين^(ع) یا به امر ایشان بوده است، که شواهد آن یکی و دو تا نیست.

یکی دیگر از اصحاب خاص ائمه^(ع) فضل بن شاذان نیشابوری است. که از شاگردان خاص حضرت جواد الائمه^(ع) است. ایشان نیز کتابی در ردّ فلاسفه نوشته است.^{۳۹} همچنین بزرگترین عالم شیعی، شیخ مفید بغدادی، کتاب «الردّ علی الفیلسوف» نوشته است.^{۴۰} و در آن روزگاران، مراد از «فیلسوف» به طور مطلق ارسطو بوده است. به این حدیث معتبر توجه کنید: کسی از حضرت امام جواد الائمه^(ع) درباره هشام بن حکم پرسید، حضرت فرمودند:

رحمه الله، ما أذبه عن هذه الناحية؟!!

– خداوند هشام را رحمت کند، چه اصراری می ورزید بر دفاع از مکتب ما (مکتب ثقلین = قرآن و عترت).

و همین مدافع اصرار ورز که امام جواد^(ع) آن گونه با محبت از او یاد می کنند و در حقش دعای رحمت می کنند، یکی از عمده ترین آثارش ردّ بر ارسطو و توحید ارسطویی بوده است. بنابراین غزالی و امثال ایشان طفلند در این وادی، سه قرن قبل از تولّد غزالی، پرچم افتخار حمایت از معارف قرآن و حراست این معارف از مخلوط شدن و ضایع گشتن، به دست شاگردان ائمه^(ع) – از جمله هشام بن حکم و فضل بن شاذان نیشابوری و سپس شیخ اعظم شیعه شیخ مفید – برافراشته شده است، و همانند اسلاف حقیقی «مکتب تفکیک».

باری، اخیراً کتاب کوچکی به نام «انذار»، از سوی دانشگاه محترم اصفهان انتشار یافته، و در شب فرخنده میلاد حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا^(ع) به رایگان میان دانشجویان از طرف «معاونت فرهنگی» دانشگاه توزیع گشته است. و ۲۰ سؤال بسیار آموزنده – با جایزه – برای دانشجویان در نظر گرفته شده است. این کتاب شامل آیاتی از قرآن کریم، و احادیث معتبر و مهمی که کمتر مطرح شده می باشد. چون اینجانب وظیفه داشتم که مسئولان فرهنگی و دانشگاهی کشور را، به این اقدام علمی و دینی و شناختی و الهی و خدا پسند توجه دهم، تا شاید آنان نیز برای دانشکده ها و دانشگاه های

خود چنین اقدامی بکنند، چند سطری از آنچه در مقدمه این رساله نوشته‌ام، در این مقال و مجال می‌آورم:

به حتم باید تشکر کنم، از ریاست محترم و استادان بزرگوار، و دانشگاهیان تعهد شناس «دانشگاه اصفهان» که از سر اخلاص، این رساله را (شامل اندکی از تعلیم قرآن کریم و احادیث شریف، تعلیمی انسان ساز، و جامعه پرداز) در اختیار جوانان آن دانشگاه محترم گذاردند.

در اینجا لازم می‌دانم، دو نکته را یادآوری کنم:

۱. نشر این رساله، به وسیله «دانشگاه اصفهان»، به منظور یک تعامل «فرهنگی - تربیتی - علمی» است، و همکاری است با استادان محترم آن دانشگاه، در جهت نشر فرهنگ اصیل «قرآنی - اوصیایی»، در میان نسل های دانشگاهی (نسل های در حال پرورش و محروم از حقایق دینی و شناخت های الهی، و مورد انواع هجوم ها و تهاجم های عقیدتی و فکری...)، تا «تربیت» (فردسازی)، و «سیاست» (جامعه پردازی)، در این کشور، بر مبنای الهی تعلیم «قرآن کریم» و تعلیم و تفاسیر پیامبر اکرم (ص) و اوصیاء پیامبر (ص) - کم کم - شکل گیرد، و جامعه به سوی حق و عدل و سعادت و آبادی و آزادی حرکت کند.

۲. عدالتی که در تألیف مشترک (الحیة)، و در دیگر آثار اینجانب از آن سخن گفته می‌شود، عدالت به معنا و منظور قرآنی است، که ائمه طاهرین (ع) (تنها عالمان به مرادات قرآن)، بیان کرده اند. و آن عدالت، رسیدن به منهای فقر است. و این چگونگی، جز با نفی «تکاثر»، و انواع دیگر مفاسد اقتصادی، و تورم آفرینی و ... میسر نیست، که از این امور نشانی به چشم نمی‌خورد؛ پس عدالت جعفری و قسط قرآنی، که در «الحیة» مطرح گشته است، ربطی به آنچه گفته می‌شود ندارد، به فرموده امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر (ع): «لو عدل فی الناس لاستغنوا»^{۴۱} اگر عدالتی در کار باشد، همه مردم (و طبقات مختلف) بی نیاز می‌شوند (و دیگر، فقری و فقیری و نیازی و نیازمندی دیده نمی‌شود)، این است عدالت دینی، از دیدگاه امام معصوم و مربی راستین انسان....

باری، و من یقین دارم که این گونه رساله ها و کتاب ها، سود و نتیجه اش، در جهت «تربیت صحیح»، و «سیاست عاقلانه»، و «اقتصاد غیر قارونی»، و «مدیریت خداپسند»، و رسیدن انسان جامعه به سعادت، از آن همه که در دانشگاه ها می‌گویند و می‌نویسند و

تدریس می کنند و یاد می گیرند، و جوانان با آنها ساخته می شوند، اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست. آقایان محترم دانشگاهی - و همچنین حوزه ای - می خواهند، انسان هایی بسازند، که آنان موفق شوند انسان های دیگر - توده های انسانی - را بسازند... پس چه بهتر از این (و بگویید: چه واجب تر از این، و نتیجه بخش تر از این)، که از کتاب بزرگ تربیت و تزکیه و انسان سازی، و جامعه پردازی، یعنی «قرآن کریم»؛ و تعالیم انسان سازان بزرگ، و مشعلداران سترگ حفظ حقوق و کرامت انسانی، در طول تاریخ، نیز استفاده کنند؟! هنگامی که پیامبر اکرم (ص) فرموده باشند: «کلکم راع؛ همه تان مسئولید!» چگونه شدنی است، که زمامداران فرهنگ و تربیت و دانش - در مراکز مختلف، و در سطوح مختلف - مسئول نباشند؟

لازم است آقایان محترم در سراسر کشور و در همه مؤسسات آموزشی، به ویژه دانشگاهی... خالصانه بکوشند، و در کنار آن همه وقت و درس و واحد و کتاب و آزمون و رساله نویسی، به اندازه ۱۰۰ تا ۲۰۰ صفحه، از معارف و تعالیم ناب و غیر التقاطی الهی و اخلاقی و انسانی و تربیتی قرآن کریم و اهل بیت تقوی و تربیت، و صاحبان علم راستین و شناخت الهی را، در دسترس جوانان قرار دهند، و به گوش آنان برسانند. و امید است جوانان، هنگامی که به اهمیت و ارزش این آیات و احادیث، و معالم و تعالیم پی بردند، خود بکوشند، تا به گوش جان آنان نیز برسد، و آنان را به ساختن متعالی خویش وا دارد، و به خدمت به «انسان ها و انسانیت ها» تشجیع کند.

اینجانب سال ها پیش در کتاب «دانش مسلمین» نوشتم. و در آن با اسناد علمی خود غریبان، فایده های مهم و سرشاری که غریبان بخصوص بعد از رنسانس در علوم مختلف از مسلمین بردند، نگاشتم، تا جوانان به شخصیت اسلامی خود افتخار کنند، و به غرور دینی و ملی بازگردند. امید است این کتاب ها را بخوانید، چنانکه پرفسور فضل الله رضا، دانشمند بزرگ جهانی در فیزیک و ریاضیات - از مونترال در نامه ای به اینجانب می نویسند: «استاد دانشمند!... ماشاء الله به پشتکار و همت جنابعالی، و آن قلم و اندیشه پویا، که این همه کتاب پر معنی می نویسد. امیدوارم جوانان ما، این کتاب ها را در ایران، زیاد بخوانند. چند کتاب را، برای استفاده، به دوستان خواهم داد. «ادبیات و تعهد در اسلام» و «دانش مسلمین» را، سر فرصت خواهم خواند...»^{۴۲}.

در مقدمه‌ای که بر «رساله‌ انذار» بخواست برخی از دوستان دانشگاه اصفهان، زیر عنوان «در مزرعه‌ زندگی»، نوشتم، و توجّه بیشتر معطوف به فراخوان دانشجویان و جوانان عزیز، به توجه کردن به علم و عمل، و موارث نیاکان مسلمان، و فرق دانش الهی و دانش بشری بود، به عنوان یک بحث تطبیقی کوتاه، سخنی از ارسطو نقل کردم درباره‌ تأیید ایشان موضوع بردگی را در زندگی انسان، و نفی علی^(ع) به شدت این پدیده غیر انسانی را، در جمله تاریخی و معروف: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً؛ تو را ای انسان - خداوند آزاد آفریده است، مبادا هیچ گونه بردگی را بپذیری».

در این رساله کوچک، شماری از آیات قرآن کریم، و سخنانی (احادیثی) از پیامبر اکرم^(ص) و ائمه طاهرين^(ع) آمده است. شناخت دین اسلام، و مذهب قرآنی - اوصیائی اسلام، و طریق عمل به اسلام، جر از راه خود قرآن کریم و احادیث معتبر، عملی نیست. به این حدیث معتبر که در اینجا می آوریم توجه کنید!

امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا^(ع) فرمودند:

أحيوا أمرنا، فإن الناس لوعرفوا محاسن كلامنا، لا تبعونا.

تعالیم و مکتب ما را زنده کنید (و به مردم برسانید)، زیرا مردم، اگر سخنان ناب ما را بشنوند، بحتم از ما پیروی خواهند کرد.^{۴۳}

آری، مردم اگر به آن سخنان و اخلاق و احکام و عقاید درست و محتوای الهی - انسانی آنها برسند، و سود آنها را برای حیات بشری و تکامل انسانی و نجات اخروی دریابند، مؤمنانه و متعهدانه عمل خواهند کرد، و از انواع سقوطها نجات خواهند یافت (و اگر در جامعه‌ای این نجات حاصل نگشته است، از آن جهت است که به آن تعالیم و دستورات عمل نشده است...)^۱.

باید بخصوص جوانان و دانشجویان دانشگاه‌ها را، با این تعالیم آشنا کرد. در رساله انذار، گامی کوچک در این راه بزرگ برداشته شده است.

اگر چه کسانی که اقدام به نشر آن کرده‌اند، برای رضای خداوند، و آگاهسازی نسل جوان کرده، لیکن به حکم اینکه تشکر از خلق، تشکر از خالق است: «من لم يشكر المخلوق، لم يشكر الخالق». مؤلفان «الحياة» خود را موظف می دانند که از اولیاء «دانشگاه صنعتی شریف» نیز قدردانی کنند. که رساله قرآنی حدیثی را در شمار ۵ هزار، برای

دانشجویان خود چاپ کردند .

همچنین «دانشگاه مفید» (قم)، و «دانشگاه قم» چاپ رساله «انذار» را، در دستور کار خود قرار داده‌اند، که امید است موفق باشند و اولیاء محترم و معظم این دو دانشگاه در این گونه فرهنگ سازی و شخصیت پردازی، برای نسل جوان، همواره مورد تأییدات الهی، و عنایات حضرت حجت بن الحسن المهدی (عج) باشند .

و السلام علی انصار الحق و دعاة العدل .

امید است دانشگاه‌های دیگر کشور، با ملاحظه مطالب و مضامین سازنده رساله «انذار»، در نشر آن و امثال آن، در میان دانشجویان خود، و اهمیت فرهنگ سازی قرآنی... غفلت نورزند، و اقدام کنند، و مؤید باشند....

-
- | | |
|---|--|
| ۱. تهذیب، ۱۵۶/۶ . | ۲۹. اصول کافی، ۱/۱۱ . |
| ۲. مستدرک الوسائل، ۲/۳۲۲ . | ۳۰. توحید صدوق، باب القدرة . |
| ۳. المحلی، ۶/۶۵، نیز ترجمه الحیة، ۵/۶۳۶ . | ۳۱. رساله صناعیه . |
| ۴. اصول کافی، ۱/۵۴۲، نیز ترجمه الحیة، ۶/۵۲۱ . | ۳۲. الألهیات الهی و الهیات بشری، بخش نظرها، شماره ۴۰ . |
| ۵. همان . | ۳۳. نهج البلاغه، نامه به حضرت مجتبی (ع) . |
| ۶. گزیده گوهر مراد/ ۲۳ . | ۳۴. الکمال غرر الحکم/ ۵۵۰ . |
| ۷. تألیف علامه مجاهد، سید هبة الدین شهرستانی (م: ۱۳۸۸ ق)، ترجمه فارسی. «اسلام و هیئت»، از اسماعیل فراهانی . | ۳۵. اصول کافی، ۱/۱۲ . |
| ۸. سورة مائده، ۵/۸ . | ۳۶. هر کس می خواهد متن حدیث را ملاحظه کند، الغدير، جلد ۱، بحث مربوط به آیه تبلیغ . |
| ۹. اصول کافی، ۱/۳۲ . | ۳۷. سخن تاریخی - انسانی و معرفت امام علی (ع)، نهج البلاغه . |
| ۱۰. عهدنامه . | ۳۸. رجال نجاشی و... . |
| ۱۱. ترجمه الحیة، ۶/۶۱۶ . | ۳۹. فلاسفه الشیعه، علامه شیخ عبدالله نعمه لبنانی . |
| ۱۲ تا ۲۴. مضامین قطعی قرآنی و حدیثی . | ۴۰. همان . |
| ۲۵. لآلهیات و آلهیات بشری، (مدخل) ملاحظه شود . | ۴۱. اصول کافی، ۱/۵۴۲ . |
| ۲۶. نهج البلاغه/ ۴۱ . | ۴۲. فیلسوف عدالت، بخش نامه ها . |
| ۲۷. ترجمه الحیة، ۲/۱۲۷، تفسیر قمی/ ۷۴۵ . | ۴۳. عیون اخبار الرضا (ع) . |
| ۲۸. شرح اشارات، فلسفه، مقدمه . | |